

## نگاهی نوین به مسئله ملی ناصر بلیده ای

۲:۳ موقعیت اپوزیسیون

۲:۳:۱ مقدمه

تصویر متعارف از ایران تصویری مبتنی برواقعیّت و مطابق با پولورالیسم ملی جامعه کنونی ایران نیست. سیاست فارس نمودن ایران که مبتنی بر انحصارگری و تسلط زبان و فرهنگ فارسی در جامعه است، مردم غیر فارس را به شهروند درجه دوم مبدل کرده و از لحاظ سیاسی، اقتصادی و فرهنگ به حاشیه رانده، این امر باعث شده که ملت‌های تحت ستم ایران با تکیه بر هویت ملی، برای مقاومت در مقابل سلطه طلبی حکومت مرکزی برآیند و مبارزه خویش را برای تحقق دموکراسی و حق تعیین سرنوشت ملی سازمان دهند.

برای دستیابی به حقوق ملی، آنها در صدد ارائه آلترناتیوی که در فعالیتهای سیاسی حزبی، سازمانی، انجمنهای فرهنگی برای احیاء هویت ملی آنها تبلور یافته، هستند. اکثریت غیر فارس معتقدند، که ایران مملکتی است که به شکلی ساختگی فارسهای شیعه صاحب اکثریت شده اند. این سبب شده است که خصومت و تعصبات مذهبی و فرهنگی علیه اقلیت های ملی و مذهبی در نظام خودکامه جا بیفتند. برای رفع این تبعیضات ساختار سیاسی باید بشکلی سازماندهی شود که مردم غیرفارس درحاکمیت شریک شوند.

در این بخش از مقاله دیدگاه های سازمانهای چپ و جریانهای راست در اپوزیسیون مورد بررسی قرار می گیرد و سعی می شود که ضعف های آنها نشان داده بشود. همچنین نشان داده میشود، که پولورالیسم بوجود آمده در آن تنها براساس اعتقادات سیاسی واجتماعی نیست، بلکه تعلقات و وابستگی های ملی اهمیت بیشتری یافته است.

۲:۳:۲ جریانهای چپ

بعد از سال ۵۷ هدف نیروها و جریان‌ها و جریانات مترقی و دموکراتیک همه ملت‌های تحت ستم، حصول خودمختاری در چهارچوب ایرانی آزاد و دموکراتیک بود. چنین تفکری را در کردستان حزب دمکرات کردستان و کوموله نمایندگی میکردند. نیروهای سیاسی ملت‌های دیگر به سازمانهای سرتاسری که حق تعیین سرنوشت ملل را تا سرحد جدایی و یا خودمختاری را در برنامه خودمپیذیرفتند، پیوستند. تا در کنار یکدیگر برای خودمختاری، دمکراسی و رفاه زحمتکش‌ان و محرومین مبارزه کنند.

در بلوچستان مشخصاً نیروهای مترقی بلوچ به سه جریان فدایی، پیکار، و مجاهدین پیوستند. سازمان پیکار قبل از اینکه میزان اعتقادش به شعار حق تعیین سرنوشت ملل، به شکل واقعی، به محک آزمایش قرار گیرد، با دستگیری اکثر رهبران آن و سرکوب بی رحمانه رژیم ولایت فقیه در اوایل دهه شصت هجری شمسی از هم پاشید و از بین رفت. تشکیلات فدایی اقلیت بنام بامئی استار بعد از سرکوب جنبش توسط رژیم تا واسط دهه شصت ادامه فعالیت داد. بامئی استار گروهی نسبتاً منظم و با اعضاء فعال بود. آنها در مرز ایران و پاکستان در بلوچستان فعال بودند. اما به گفته افراد آن بعد از سالها فعالیت نظامی-سیاسی به خواسته های آنها برای ارتقاع سازمانی و حتی پذیرش تعدادی از آنها به عنوان عضو فدائیان اقلیت به این بهانه که آنها یک تشکیلات هواداری هستند جواب رد داده شد. این همزمان با اختلافات و بحران در رهبری اقلیت و علاقه مندی افراد بامئی استار به مبارزه و فعالیت ملی و فرهنگی سبب شد تا بامئی استار در بلوچستان کاملاً از بین برود و پایان نامه ای بر فعالیت اقلیت در بلوچستان باشد. نیرو های هوادار سازمان فدائیان اکثریت در بلوچستان قابل توجه بود که کم کم از این سازمان جدا شدند.

سازمان مجاهدین خلق ایران همانند دیگر سازمانهای چپ دارای تعدادی قابل توجه هوادار و اعضاء در بلوچستان بود. این سازمان در شورای ملی مقاومت اولین جریانی بود که خودمختاری ملت کرد را مشخصاً در برنامه شورای ملی مقاومت (ص ۶۶-۶۴) برسمیت شناخت. با نگاه به برنامه دولت موقت مشخص میشود که جریانهای تشکیل دهنده شورای ملی مقاومت بر این امر واقفند که ستم مضاعف ملی در ایران باعث تعارض و خونریزی میشود. برای جلوگیری از چنین فاجعه ای شناسایی حقوق اقلیتهای قومی را در دستور کار خود قرار میدهند (دولت موقت جمهوری دموکراتیک اسلامی همچنین تلاش خواهد کرد تا قومیت های محلی (مثلاً کردستان) را با احقاق حقوق حقه آن به صورت بخشی از ملی گرایی ترقی خواهانه تمام ملت ایران تثبیت نموده و این

او را برای همیشه از تعارض بایکدیگر خارج میسازد» (برنامه شورا... ص ۳۲).  
دقیقاً در همین نکته، یعنی ملی‌گرایی ترقی خواهانه است که پای استدلال مجاهدین و متحدانش در شورای ملی مقاومت میلنگد. برنامه شورامشخصاً بر این امر تأکید دارد که در ایران قومیت‌های محلی (مثلاً کردستان) هستند که در تعارض باتمامیت ملت ایران قرار دارند. با قرار دادن یکی از ملت‌های ایران «ملت کردستان» بعنوان یک قومیت محلی نتیجه‌گیری ای بجز از این نمیتوان کرد که آن ملت کامل ملت فارس است که برای تثبیت حاکمیت فرهنگی سیاسی آن شورای ملی مقاومت بخشی از حقوق ملت کرد را نه برای برابری ملی آن با ملت فارس بلکه برای همکاری با حزب دمکرات در آن مقطع پذیرفته بود.

چنین تعریف تحقیرآمیزی از ملت‌های تحت ستم به عنوان قومیت‌های محلی در جهت استمرار تثبیت حاکمیت فرهنگی فارس و برای حفظ قدرت سیاسی کامل در مرکز توسط ملت فارس است. هرگونه مبارزه برای حق تعیین سرنوشت در برابر منافع ملی تمامیت ملت ایران (ملت فارس) قرار داده میشود. این دلیلی کافی برای سرکوب ملت‌های تحت ستم توسط مجاهدین، در آینده را فراهم خواهد نمود. این برنامه توان از بین بردن تفاوت‌های ملی را ندارد. اجرای این برنامه به درگیریهایی جدید ملی می انجامد.

سازمان‌های چپ که خود را نیروهای مترقی و دمکراتیک معرفی میکنند تاکنون نتوانسته اند بطور مشخصی به مسئله ملی با توجه به شرایط ایران راه حل مطلوبی ارائه دهند. همگام با سازمان مجاهدین، مترقی و دمکراتیک بودن جریان‌های چپ در ارتباط با مسئله ملی و حقوق ملت‌های تحت ستم حد و مرز خاص خود را دارا است. آزادیخواهی آنها به آزادی و منافع انسان ایرانی (فارس) خاتمه پیدا میکند. آزادی انسان ایرانی آذری، بلوچ، ترکمن عرب و کرد را در برنمیگیرد. این مترقی و دمکراتیک بودن آنها را زیر سؤال میبرد.

۲:۳:۳ اپوزیسیون راست

جناح راست که خود را وارشان برحق رضاشاه و حکومت پادشاهی تمرکزگرا می شناسند، همیشه مخالف هرگونه تقسیم قدرت و تمرکززدائی در ایران بوده اند. اما در سال‌های اخیر بخشی از این جریان‌ها به این امر پی برده اند که بدون قبول حقوق فرهنگی و واگذاری یکسری از قدرت اجرائی به نمایندگان مردم غیر فارس نمی توان در ایران صلح و ثبات برقرار نمود.

بعد از این چرخش آنها دنبال هویت سیاسی مخصوص به خود در این موضع هستند که با شعارها و برنامه های قبلی تقسیم قدرت از طرف چپ در پذیرش اصول خودمختاری و حق تعیین سرنوشت، مجزا باشد. در ابتدا آنها با رد حق تعیین سرنوشت خودگردانی را بجای خود مطرح نمودند. اما خودگردانی که حد و مرز آن مشخص نشده باشد، نمی تواند آلترناتیو مناسبی در مقابل اصل خودمختاری باشد، اخیرا خودگردانی به حکومت های محلی تبدیل شده است که با نظامی فدرالیستی که بتواند منافع تمام ملتهای ایران را با حقوق برابر تامین کند فاصله زیاد دارد.

این چرخش مثبت در بحث های آقای داریوش همایون بیشتر از بقیه شخصیتها نمایان است. ایشان پیام کنگره مشروطه خواهان که "پیش بینی میکنند که برای همه مناطق ایران یک حکومت گزارده شود" (نیمروز، شماره ۴۰۰، "کنگره ای با دستاوردهای مهم و پیام های روشن" جمعه دی ماه ۱۳۷۵) را نشان مناسبی برای گفت و شنود سازنده ای در این موضع میدانند. همینطور، در همین مقاله تاکید دارد که این مسئله تنها "در چهارچوب یکپارچگی (تمامیت) و یگانگی ملی (یک کشور یک ملت) امکان پذیر است". این تعریف از کشور و ملت ایران خود رد چند ملتی کشور ایران و در تضاد با خواسته های ملتهای تحت ستم است. زیرا اگر تمرکززدائی بر اساس تامین منافع ملی فارس با دادن یکسری امتیازات به ملتهای تحت ستم انجام بگیرد، همانطور که تجربه کشورهای شوروی سابق، بریتانیا، یوگسلاوی، هند و پاکستان نشان داده نه تنها تضادها را حل نخواهد کرد بلکه به درگیرهای خشونت می انجامد.

بنابراین تعریف آقای همایون از تمرکززدائی در ایران بر خلاف آنگونه که ایشان استنباط می کنند که "مترقی ترین و دموکراتیک ترین چاره اندیشی برای کشور یگانه با اقوام گوناگون است" (مقاله بالا). در ذات خود غیر دموکراتیک است، زیرا نزول دادن ملتهای ایران به اقوام به این معنی است که تمامی ملتهای ایران در پروسه قومی (Ethnic) قبل از رشد به ملت (Nation) هستند، پروسه ای که ملتهای ایران آنرا پشت سر گذاشته اند.

ملتهای تحت ستم ایران در دوران معاصر دوران حکومت پهلوی و ولایت فقیه با مبارزات ملی خویش نشان داده اند که خواهان دستیابی به حق تعیین سرنوشت خویش در ایران هستند. آقای همایون براین واقعیت آگاه است. او در مقاله ای تحت عنوان "یک راه حل غیر حزبی" تاکید دارند که پاره ای از سخت ترین مبارزات مسلحانه و

کشاکشهای سیاسی پنجاه ساله گذشته بر سرهمین عدم تمرکز روی داده است" (نیمروز، شماره ۴۴۱، جمعه ۱۶ آبان ماه ۱۳۷۶). این آگاهی از خواست ملتهای تحت ستم که نتیجه مبارزات آنها به اشغال گوناگون بر علیه مستبدان شئونیست است. مناسب است که با یک برنامه مترقی که منافع تمامی ملتهای ایران را تامین کند همراه باشد.

#### ۳:۳:۴ نتیجه گیری

اکنون در جامعه ایران شرایطی بوجود آمده است که فعالیت جریانهای سیاسی محدود به گروههای ملی است. تمامی سازمانهایی که قبلاً ادعای سراسری میکردند به سازمانهای محلی، ملی فارس، تبدیل شده اند. اکثر کادرها، اعضاء و هواداران غیر فارس با جدایی از آنها دست به تشکیل سازمانهای خویش زده و یا در فکر انجام چنین کاری هستند. به جرئت میتوان ادعا نمود که اکنون هیچ سازمان سراسری ای به معنی واقعی کلمه که در اواخر دهه پنجاه و دهه شصت وجود داشت در عرصه فعالیت سیاسی دیده نمیشود.

این پولورالیسم جدایی تشکیلاتی نه تنها در جریانهای سیاسی سراسری نمودار شده، بلکه اعضای گروههای ملی مختلف که به خارج از کشور مهاجرت کرده اند و در کشورهای لیبرال دموکراتیک غربی امکان کار و فعالیت فرهنگی پیدا کرده اند را نیز در بر می گیرد. آنها با تشکیل انجمن ها و گروههای جداگانه از یکدیگر به کارهای فرهنگی و صنفی مشغول هستند.

این واقعیت از خواست های مشروع و ملی ملتهای تحت ستم سرچشمه گرفته است، بهتر است از طرف سازمانهای فارسی تحمل و قبول بشود. در این صورت به فکر سازماندهی و یا دخالت هایی از قبیل عملکرد سازمان فدائیان و پیکار که در سال ۱۳۵۸ منجر به انشعاب در سازمان دموکراتیک مردم بلوچستان شد و یا نفوذ حزب توده در حزب دموکرات کردستان که در سال ۵۸ سبب انشعاب در آن شد نباشند. چون سازمانهای بلوچی، کردی و آذری و... با این حال که خواهان تقسیم قدرت در چهارچوب ایران هستند، در نظر ندارند که در بین مردم دیگر ملتها سازماندهی سیاسی بکنند. فکر گسترش منطقه نفوذ در سازمانهای فارسی نشان دیگری از امپراطور منشی و تفکر هژمونی طلبی در بین روشنفکران و نخبگان و سیاستمداران جامعه فارس است، که به هر طریق می خواهند کنترل خود را بر سراسر ایران حفظ بکنند. چنین عملکردی که در رقابت با جریانهای سیاسی ملت های تحت ستم قرار

می گیرند با توجه به امکاناتی که نیروهای سیاسی وابسته به ملت حاکم در برابر ملت‌های تحت ستم دارند، سبب خصومت بیشتر ملی میشود

این یک واقعیت است که بیش از هشتاد درصد از درآمد دولت ایران از نفت خوزستان است، ولی این در آمد بیشتر در مناطق فارس نشین سرمایه گذاری شده است. در نتیجه نخبگان جامعه فارس از هر طیفی، از آن نفع برده اند. آنها میتوانند صداقت خود را با انحلال گروه‌های هواداری در بین ملت‌های غیر فارس نشان داده و به سازمان‌های ملی-دموکراتیک کمک نمایند. زیرا نمی توان از برابری ملی در شرایطی سخن گفت که یکی از ملت‌های بریکسری از نهادها کنترل دارد و می تواند از این طریق بر روند تصمیم گیری‌های درونی یک ملت به نفع ملت ویا منافع حزبی خود تاثیر منفی بگذارد.

لازم است این پذیرفته بشود، که بعد از سالها ستم ملی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی برای رشد سالم ملی ملت‌های تحت ستم احتیاج به سیستم حزبی مستقل برای دفاع از منافع ملی-اجتماعی خویش دارند. عدم پذیرش این واقعیت توسط هر کدام از جریان‌های فارسی با هر نیتی به مصابه هم گامی با نیروهای شئون‌یستی و کمک به خصومت ملی ونشان خود بینی ناسیونالیستی آنها است.

این پولورالیسم در صورت عدم دستیابی به یک پلاتفرم مبارزاتی در اپوزیسیون که بتواند منافع تمامی ملت‌های ایران را تأمین کند، سبب ضعف اپوزیسیون مترقی در مبارزه برای دموکراسی خواهد شد. این دلیل مناسبی است که نیروها و جریان‌های اپوزیسیون فعالیت و اقداماتی را که بتواند موجبی برای تبادل افکار برای دستیابی به یک اتحاد وسیع فراملی را فراهم نماید، شتاب بخشند.